

آسیای مرکزی و سرحدات هندوایرانی

فردریک.سی.هیبرت و سی.سی.لمبرگ کارلوسکی

موزه پیدای، دانشگاه هاروارد

مترجم: محسن دانا*

در واحه‌های کهن صحرای قره‌قوم است. این واحه‌ها با نام کلاسیک شناخته شده مرو و بلخ نامیده می‌شوند. در مرو محوطه‌های اصلی عصر مفرغ کلاسی ۴،۳ (Kelleli)؛ (Masimov 1981)؛ (Udermuradov 1986)؛ گُنور (Gonur)، توگولوک ۲۱،۱ (Togolok)؛ (Sarianidi 1990)؛ در بلخ شمالی: تپه ساپالی (Sapalli) و جارکوتان (Djarkutan) (Askarov)؛ (Sarianidi)؛ در بلخ جنوبی: داشلی ۳،۲،۱ (Dashli)؛ (Sarianidi)؛ (Shortughai)؛ (Francfort)؛ (1977)؛ در بلخ شرقی: سُرتوگای (Shortughai)؛ (Francfort)؛ (1977)؛ واقع شده‌اند (تصویر ۱). (1989)

موضوع دوم تلاش برای قرار دادن جوامع عصر مفرغ بلخ و مرو در چهارچوبی گاه‌نگارانه بوده است. تلاش‌های اخیر، در تجزیه و تحلیل گونه‌های سفالی و مطالعه چگونگی پراکنش آن‌ها (Hiebert)؛ (Piankova 1989)؛ (1992)، همراه با تجزیه دقیق واحدهای لایه‌نگاشتی مواد مرتبط (Hiebert & Moore 1991) و نیز تجزیه و تحلیل‌های رادیوکربن، فهم ما را از ارتباط و گاه‌نگاری مطلق

در این مقاله مواد فرهنگی که اخیراً از واحه‌های اواخر عصر مفرغ آسیای مرکزی به دست آمده است با مواد خوراب، شهداد و تپه‌یجی در ایران مقایسه می‌شوند. حضور مجموعه‌های خاص آسیای مرکزی در قبرها و گورهای یادمانی (cenotaph) در محوطه‌های ایرانی حاکی از جابه‌جایی مردم از آسیای مرکزی در اوایل هزاره دوم پ.م است. ما پیشنهاد می‌کنیم که برهم‌کنش بین نواحی، مشخصه حکومت‌های توسعه‌یافته است و در این مورد، ممکن است با موج‌های اولیه گسترش زبان هندوایرانی بستگی داشته باشد.

در دهه گذشته به اکتشافات باستان‌شناختی در کشورهای آسیای مرکزی متعلق به شوروی سابق توجه قابل ملاحظه‌ای شده است (Amiet 1986; Ligabue & Salvatore 1984; Sarianidi 1990; Kohl 1984; 1989).

بحث‌های مربوط به این اکتشافات باستان‌شناختی بر سه موضوع متمرکز شده است. نخست، تعریف و توصیف باستان‌شناختی بقایای مواد کشف شده از استقرارهای گوناگون عصر مفرغ

(Roland Besenval 1990) انجام شده، تعدادی مهر سطح همانند مهرهای آسیای مرکزی کشف شده است. در بلوچستان، مواد باقی مانده م.ب.م از مهی (Mehi) (Stein 1931)؛ سبیری (Sibri) (Santoni 1984)؛ کویت (Quetta) (Jarrige 1985)؛ مهرگره (Mehrgarh) (Jarrige 1985)؛ نوشارو (Nausharo) (Jarrige 1989) به دست آمده است. مدارک کشف شده از سبیری و نوشارو حضور پررنگ آسیای مرکزی بر حاشیه دره سند را نشان می دهد که مسلماً تمدن سند در پایان دوره هاراپا را تحت تأثیر قرار داده است (Hiebert & Meadow 1992).

پیش از بحث درباره مواد متعلق به فرهنگ آسیای مرکزی که از خوراب، یحیی و شهداد به دست آمد و برای نخستین بار، این جا ارائه شده است، ما به اختصار از اندیشه های گوناگونی درباره سرشت برهمن کنشی که باعث شد آسیای مرکزی و سرحدات هندوایرانی با هم رابطه مهم و مستحکم داشته باشند، بحث می کنیم.

نخست، باید به این مسأله اشاره کنیم که ویکتور ساریانیدی (Viktor Sarianidi) که کاوش هایش در محوطه های م.ب.م (دانشی ۳) توگولوک ۲۱ و گنور ۱) بیشترین نقش را برای شناسایی این مجموعه داشته است، هم چنان دو دیدگاه دارد که از نظر ما پذیرفتنی نیست؛ او در کتاب اخیرش درباره عصر مفرغ مرو (Sarianidi 1990) نخستین مواد مرحله (Phase) کلالی (اواخر نمازگا ۵) و آخرین مواد مرحله گنور و توگولوک (م.ب.م) را متعلق به نیمه دوم هزاره دوم، ۱۰۰۰-۱۵۰۰ پ.م، می داند. در پرتو تاریخ های رادیوکربن جدید محوطه های م.ب.م (Hiebert 1991a) و لایه نگاری مقایسه ای دقیق برای مشابیه های خارجی فرهنگ مادی آن ها (Amiet 1986)، روشن است که مراحل کلالی، گنور و توگولوک باید در سده آخر هزاره سوم و سده های نخست هزاره دوم قرار بگیرند. برای بحث های جدیدتر گاه نگاری، سفال ها، معماری و شرایط زیست محیطی م.ب.م، مانند آن چه که در گنورتبه تعریف شده، Information Bulletin جلد ۱۹ را ببینید که کاملاً به پژوهش اخیر در آن محوطه مهم اختصاص یافته است.

ساریانیدی (1990) علاوه بر این، هنوز از منشأ خارجی برای مجموعه باستان شناختی بلخ-مرو دفاع می کند، در این زمینه هم چنین، او جنوب شرقی ایران را به عنوان نقطه منشأ فرهنگ باستان شناختی

دوره های نمازگا ۶/۵ بیش تر کرده است (Sarianidi 1990; Doulkhanov, Shchlenko & Tosi 1985; Hiebert 1991a).

تصویر گاه نگارانه، حاکی از تحوّل درونی جوامع عصر مفرغ در مناطق کوهپایه ای ترکمنستان جنوبی است که به دوره فرانسوگی (Eneolithic)، میانه هزاره چهارم، بازمی گردد. در بلخ و مرو تنها مدارک محدودی مبنی بر استقرار تا پیش از پایان هزاره سوم وجود دارد. نخستین استقرارهای کشاورزی عصر مفرغ در واحه مرو شباهت های زیادی با فرهنگ های باستان شناختی اواخر نمازگا ۵ در ترکمنستان جنوبی دارد (Udermurudov 1986). هر چند دلایل تحول نخستین استقرارها در بلخ و مرو مهم باقی می ماند، مدارک باستان شناختی حاکی از تأسیس جوامع بزرگ (substantial) در مرو در ۲۲۰۰ پ.م است (اواخر نمازگا ۵). در دوره بعدی، نمازگا ۶ که در حدود ۲۰۰۰ پ.م آغاز می شود؛ همسانی فرهنگ مادی وجود دارد که به بلخ و مرو گسترش می یابد و در محوطه هایی مانند گنور ۱، توگولوک ۲۱، سیپالی و دانشی ۳ شناخته شده است. برکنش این فرهنگ عصر مفرغ در واحه های بلخ، گسترده و همسان است. هیبرت (Sarianidi 1987; 1992) اخیراً این فرهنگ مادی غنی و استقرارهای مرتبط را به عنوان «مجموعه باستان شناختی بلخی و مروی» (م.ب.م؛ BMAC) پیشنهاد کرده است. تداوم م.ب.م، و ارتباط آن با دوره بعد، دوره طاهربای، روشن نیست. تاریخ های رادیوکربن به دست آمده از سه سلج ساختمانی در گنور (جنوبی) نشان از تداومی کمتر از ۲۵۰ سال برای م.ب.م دارد، بنابراین برای م.ب.م تاریخی حدود ۱۷۵۰-۲۱۰۰ پ.م دارد.

توجه خاصی به یافته های باستان شناختی مربوط به م.ب.م، که در مناطق دور از آسیای مرکزی به دست آمده، شده است. اشیاء مشخصه م.ب.م در ایران از شوش (Amiet 1989)؛ شهداد (Hakemi & Sajjadi 1989)؛ خنامان (Maxwell 1988; Curtis 1988; Tosi 1988)؛ شهر سوخته (Dyson & Howard 1989; Schmidt 1983)؛ حصار (1937)؛ خوراب (Stein 1937)، و از تبه یحیی (به زیر بنگرید) کشف شده است. در طی بررسی باستان شناختی اخیر در دشت (Dasht Plain) و نوار کوهپایه ای نوک (Nowak)، در طول لبه غربی کوه های سکران در پاکستان غربی که توسط رلند بسینوال

آمیهِ (1989) تنها شخصی است که فرضیه ویژه‌ای برای فهم این جابه‌جایی پیشنهاد کرده‌است. او پیشنهاد می‌کند که پراکنش دست‌ساخته‌های آسیای مرکزی ناشی از حرکت «صنعت‌گران نیمه کوچ‌رو» به «ایلام خارجی»، در این‌جا به‌سوی کرانه‌های دوردست فلات ایران است. محسوب شوند، بازیابی کاسه‌های سنگی کنده‌کاری‌شده با شکوه و فلزات قالب‌گیری‌شده که در محوطه‌های ایرانی و بلوچی کشف شده، این پیشنهاد را که عاملان برهم‌کنش صنعتگران باشند، تقویت کرده‌است. بدون شک، یا به‌دلیل اهمیت صنعتگران و هم‌چنین اشاعه مهارت فنی آن‌ها (Wright 1989) یا به‌دلیل موضوع ذکرشده (احتمال حضور مواد فرهنگی به‌دلیل تماس‌های تأثیرگذار کوچ‌روها) ما معتقدیم حتی پیچیدگی بزرگ‌تری در این برهم‌کنش‌ها وجود دارد. ما هنوز گاه‌نگاری را به‌طور کامل تحلیل نکرده‌ایم تا بتوانیم تشخیص دهیم که جابه‌جایی از آسیای مرکزی به فلات ایران یک «اتفاق» یا یک «فرایند» بوده که طی دوره‌های کوتاه و سریع یا طی چند سده توسعه یافته‌است. شتر و خر که اکنون در محوطه‌های م.ب.م. سده‌ساخته شده‌اند (Meadow 1991)، چه نقشی در آسان کردن این جابه‌جایی بازی می‌کنند؟ هم‌چنین شناخت فرهنگ م.ب.م. در بافت آسیای مرکزی اهمیت دارد؛ دوره‌ای که باستان‌شناسان به‌طور سنتی آن را به‌عنوان یک «فروپاشی» پیشنهاد می‌کنند و در آن کاهش پرشتاب استقرارهای شهرنشینی، ناپدید شدن مهرها، مجموعه دست‌افزارهای فلزی و گونه‌های سفالی شاخص آشکارا دیده می‌شود. آیا فروپاشی م.ب.م. نتیجه بحران‌های اقلیمی داخلی (آب‌یاری بیش‌ازحد، نمکی شدن زمین، تغییر دلتای رودها) یا نتیجه تنگناهای جمعیتی و تغییرات الگوی استقرار بود؟ موردی که سبب شد ادامز (Adams 1981) آن را به‌عنوان «شهرنشینی بیش‌ازحد» در میان‌رودان مطرح کند. آیا فروپاشی م.ب.م. با جابه‌جایی مردم از آسیای مرکزی به فلات ایران و بلوچستان رابطه داشته‌است؟ در نهایت آن‌چه که پارپولا (Parpola 1988) اخیراً مورد توجه قرار داده، ارتباط م.ب.م. و نشان‌گرهای فرهنگی آن در فلات ایران با متون مقدس ودایی و اوستایی و «هجوم» هندوآریایی، چیست؟ در حال حاضر براساس دانسته‌های کنونی، هنوز قادر نیستیم به این پرسش‌ها به‌درستی پاسخ دهیم. علاوه‌براین، بدون شک جابه‌جایی‌های عصر مفرغ آسیای مرکزی به‌سوی فلات ایران و بلوچستان الگویی را بازسازی می‌کند که در دیگر

مورد توجه قرار می‌دهد. تا آن‌جا که مدارک باستان‌شناختی به شفافیت نشان می‌دهند، ما به همراه آمیه، توزی؛ بیش‌نه، کُهل، فرانکفورت و ماسن معتقدیم که عصر مفرغ آسیای مرکزی ریشه‌های کاملاً بومی دارد. ازسوی دیگر، حتی یک محوطه در جنوب‌شرقی ایران وجود ندارد که ناچیزترین شواهدی برای تکامل محلی فرهنگی که بعدها شاخصه م.ب.م. شد، ارائه کند.

در حقیقت، در تمام محوطه‌های جنوب شرقی ایران که موادی از م.ب.م. کشف شده‌است، آن مواد در بافتی نفوذی یا وارداتی (intrusive) در فرهنگ باستان‌شناختی بومی، یافت می‌شوند.

بنابراین ما با یک پرسش عمده باستان‌شناختی که محدوده بسیار وسیعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، مواجه می‌شویم. چه عامل یا عواملی سبب شد که مردم از آسیای مرکزی به‌سوی جنوب، به مناطق گسترده فلات ایران و بلوچستان حرکت کنند؟ ما باید بین جابه‌جایی مردم با جابه‌جایی اشیاء و / یا سبک‌ها توسط مبادله و / یا عوامل پراکنشی تمایز قایل شویم. ما معتقدیم که مدارک یافته شده از گورها در سرحدات هندوایرانی قویاً این مورد را که ما با جابه‌جایی واقعی مردم سروکار داریم، حمایت می‌کند. در گورهای یادمانی در سیبری، «گنجینه کویت»، بعضی از گورهای انفرادی در شهداد، و گور مشخص شده به‌عنوان A.1 در خوراب، آسیایی که صرفاً منشأ آسیای مرکزی دارند، به‌دست آمد. این مدارک حاکی از آن است که مردم دفن‌شده در گورهای صرفاً با مواد آسیای مرکزی، از آسیای مرکزی آمده‌اند. باتوجه‌به این مهم می‌توان نشان داد که در خوراب، شهداد و خنامان(?) گورهایی متعلق به چندین دوره وجود دارد که شامل موارد زیر است:

- ۱) مواد فرهنگی صرفاً از نوع ایرانی.
- ۲) مواد فرهنگی نوع ایرانی با یک یا چند شیء با منشأ آسیای مرکزی.
- ۳) در موارد نادر، مواد فرهنگی صرفاً با منشأ آسیای مرکزی.

بازبینی دوباره این گورستان‌ها با نگاهی دقیق به مواد مختلف داخل این گورها و شاخصه‌های گاه‌نگاری آن‌ها باید مطالعه‌ای سودمند باشد.

باوجوداین، حضور گورهایی با مواد صرفاً از نوع آسیای مرکزی حاکی از جابه‌جایی مردم از این منطقه به فلات ایران است. چرا؟

نواحی با جوامع پیچیده دیده شده‌است (Lamberg-Karlovsky 1978). این مهم است که پدیده گسترش و یا استعمار که در بافت اولیه پیچیدگی فرهنگی در حال پیشرفت در مناطق گوناگون آسیای غربی و مرکزی ظاهر می‌شود را شناسایی کنیم. گسترش منطقه‌ای، چه استعماری چه شاهنشاهی یا نظامی به نظر می‌رسد در فرایند جوامع حکومتی در حال شکل‌گیری جای می‌گیرد. به این ترتیب گسترش مصر به سینا و فلسطین در دوره نقده ۳ (Naqada) اتفاق افتاد و «مستعمرات» واقعی مصری در این نواحی شکل گرفت (Oren 1991; Ben Tor 1989). گسترش سومر در دوره اوروک میانه به فلات ایران هم‌چنین شامل تأسیس «مستعمرات» در نواحی دارای فرهنگ بومی است (Algaze 1989). گسترش دوره اوروک عیناً در پدیده گسترش فرهنگ آغاز عیلامی به کرانه‌های دوردست فلات ایران دیده می‌شود (Lamberg-Karlovsky 1978). در تمدن سند، محوطه شرتوگای بر ساحل آمودریا، نمونه‌ای از استعمار فرهنگ هاراپایی را در منطقه‌ای دور از فرهنگ بومی، در آسیای مرکزی، به تصویر می‌کشد (Francfort 1989). این مقاله، جایه‌جایی مردم مجموعه م.ب.م به مناطق دوردست سرحدات هندوایرانی را مستند می‌کند. عمومیت پدیده گسترش جمعیت، استعمار و افزایش هم‌زمان برهم‌کنش میان فرهنگی می‌تواند با حضور این پدیده در دوره لونگ‌شانئید (Lungshanoid) در چین (-162: Chang 1986: 233) و نیز در توتیهواکان (Teotihuacan) در قاره آمریکا تأیید شود (Millon 1981).

مدارک باستان‌شناختی حاکی از گسترش جمعیتی در مناطق جدید همراه با فرایند شکل‌گیری حکومت‌های نخستین است. این مسأله بیش از پیش برای ما آشکار می‌کند که برخورد، جنگ، اتحاد و کش‌مکش‌های قدرت‌های سیاسی به دلایلی چون نیاز اقتصادی برای بازرگانی و مدیریت بر منابع صورت می‌گیرد که توضیحی برای پدیده گسترش قلمرو محسوب می‌شود. ما ترجیح می‌دهیم افزایش بازرگانی و دادوستد را پیش از آن که علت گسترش قلمرو بدانیم، به عنوان نتیجه و اثر آن در نظر بگیریم.

عوامل اساسی که در توسعه منطقه‌ای نقش فعالی دارد و در برخی محوطه‌ها مانند هوبه خییره (Habuba Khabira) که شامل هزاران مهاجر اوروکی بوده‌است را می‌توان در فرایندهای سیاسی اتحاد، برخورد، اعمال زور و فشار و جنگ تمام‌عیار بین قدرت

آشکار یک حکومت متمرکز یافته و اجتماعات بومی بر سر مرزهای تعریف‌نشده منطقه‌ای آن جست‌وجو کرد. نواحی دارای پیچیدگی فرهنگی همیشه با رقابت داخلی و خارجی بر سر منابع مورد نیاز مواجه می‌شوند. افزایش مصرف انرژی برای حفظ دیوان‌سالاری اداری، تأسیس شبکه‌های ارتباطی، افزایش تولید کشاورزی و کالا، و پایین نگه داشتن هزینه کش‌مکش‌های محلی، که به طور اجتناب‌ناپذیر در تلاش‌های تمرکزگرایی مشاهده می‌شوند، همه می‌توانند به تمایلات توسعه‌طلبانه منجر شوند. چنین جامعه‌ای به‌سوی پیچیدگی بیشتر همراه با هزینه‌های بیش‌تر پیش می‌رود، به عبارت دیگر در این جامعه تولید و مصرف انرژی، الزاماً افزایش می‌یابد. در یک نقطه مطمئن، هزینه‌ها ممکن است فراتر از منافع رود؛ نقطه‌ای که توسط اقتصاددانان به‌عنوان «قانون کاهش سودمندی» شناخته می‌شود. جوامع کهن به انسان، حیوان و میزان تولید گیاهی وابسته بودند، بنابراین راه‌حل کاهش سود دهی ممکن است توسط توسعه قلمرو و بهره‌برداری از منابع جدید، زمین، مردم و... به نتیجه برسد. به‌روشنی پژوهش بیش‌تری نیاز است تا بتوانیم «علل» توسعه قلمرو در هر یک از مناطق بالا را درک کنیم. این مسأله نمایان توجه است که حوامع عصر مفرغ آسیای مرکزی، در توسعه قلمرو در مناطق دور دست همراه و شبیه دیگر تمدن‌های عصر مفرغ عمل کرده‌اند.

مجموعه باستان‌شناختی بلخی-مرو

مجموعه باستان‌شناختی بلخی-مرو مجموعه‌ای شامل اشیائی از سنگ نرم حکاکی شده، فلزات، مهرها و سفال است که معمولاً همراه هم به دست می‌آیند. پیشرفت نقش‌نگاری بزرگ و غنی در مرو و بلخ شامل طرح‌های جانوری، انسانی و هندسی، بر روی اشیاء به دست آمده از بافت‌های کاوش شده، به دوره م.ب.م محدود شده‌است.

سنت سفالی عصر مفرغ آسیای مرکزی شامل سفال‌های نخودی ظریف غیرمنقوش با ظروف مخروطی‌شکل، بشقاب‌های پایه‌دار و ظروف بزرگتر با پایه شاخص مقعر قالبی است. شباهت‌ها هم در ساخت و هم در گونه‌های سفالی، ادامه سنت اواخر نمازگا ۵ (مرحله کلالی) را نشان می‌دهد که از کوه‌پایه‌های کویت داغ: نمازگا، التین و الخ تپه به محوطه‌های م.ب.م در واحه‌های صحرای مرو گسترش یافته‌است. تغییرات لبه در ظروف، مانند دیگ‌چه‌های پایه‌دار

سرهای تزیین‌شده؛ عطردان‌های حکاکی‌شده؛ آینه‌ها؛ مهرهای مشبک (compartmented) و استوانه‌ای؛ کاسه‌های رُخامی؛ و فنجان‌های پایه‌دار. نقش‌نگاری شامل طرح‌های هندسی، هیولایی، حیوانی و انسانی است که همگی حاکی از حضور نوعی نظام پیچیده اعتقادی در این جوامع است. مجموعه بسیار گسترده این مواد از گورهای غارت‌شده بلخ در افغانستان شمالی شناخته شده است (Pottier 1984). یافته‌های کوچک شاخص که مشخصه م.ب.ب.م هستند مانند مهرهای نمادین (figurative) و ستون‌های کوچک در همه بافت‌ها پیدا نشده‌اند؛ بلکه تنها از بافت‌های معماری یادمانی، قبرها و گورهای یادمانی به‌دست آمده‌اند.

بسیاری از اشیایی که از بافت باستان‌شناختی به‌دست نیامده‌اند، مانند مهرهای ساده، تبرهایی با سوراخ جای دسته ساده غیرمُزین و ظروف سنگی، نمی‌توانند به‌آسانی با م.ب.ب.م نسبت داده شوند. این اشیاء دارای گونه‌های مشابه نخستین هستند و مشکل می‌توان آن‌ها را تنها از راه مطالعه سبک تاریخ‌گذاری کرد. بعضی اشیاء شاخص مانند تبر به‌دست‌آمده از گنجینه آمودریا (Dalton 1964) می‌تواند از راه مطالعه سبک به دوره م.ب.ب.م نسبت داده شود. در حال حاضر ما تجزیه و تحلیل مشخصات مواد خام در سفال‌ها، فلزات و گروه‌های یافته‌های کوچک م.ب.ب.م را به‌منظور فهم بهتر گستردگی برهم‌کنش آسیای مرکزی با ایران و بلوچستان آغاز کرده‌ایم.

خوراب

بررسی‌های باستان‌شناختی سر اورل شتاین (1937) در جنوب‌شرقی ایران و شمال‌غربی هند (امروزه بلوچستان پاکستان) تأثیر بزرگی بر پیش‌رفت باستان‌شناختی آینده این منطقه وسیع داشت. چندین محوطه که شتاین برای نخستین بار کشف، و در برخی موارد کاوش کرد، کانون برنامه‌های پژوهشی مهم باستان‌شناختی آینده بودند، مانند تل ابلیس، بمپور و شهر سوخته. در این اکتشافات باستان‌شناختی شتاین تعدادی از قبور در خوراب را کاوش کرد.

خوراب در طول شاخه باستانی رود بمپور واقع شده و شامل موادی از چندین دوره گوناگون است. خوش‌بختانه مجموعه مهمی از این مواد را که توسط شتاین از اکتشافاتش جمع‌آوری شده در موزه پیبادی (Peabody Museum) در دانشگاه هاروارد در دسترس است. یکی از مال‌میرگ کارلوسکی (این مجموعه را دوبار در

از محوطه‌های اواخر هزاره سوم / اوایل هزاره دوم پ.م ترکمنستان جنوبی، اجازه می‌دهد تا تفاوت‌های گاه‌نگارانه را راحت‌تر تشخیص دهیم. ریخت‌های سفالی همسان در معماری خانگی، معماری یادمانی، قبرها و گورهای یادمانی به‌دست آمده‌اند (P'iankova 1989; Hiebert 1991b).

در بلخ، استقرارهای قابل مقایسه با اواخر نمازگا ۵ (مرحله کلالی) وجود ندارد. این موضوع ما را به سه گزینه تفسیری رهنمون می‌سازد: ۱- این ناحیه توسط جوامع متعلق به فرهنگ اواخر نمازگا ۵ مسکون نبود، ۲- فرهنگ محلی متفاوت از سنت نمازگا ۵ ترکمنستان جنوبی وجود داشت که بعداً سنت م.ب.ب.م را پذیرفت، ۳- پیشینه‌های فرهنگی در بلخ شمالی و جنوبی هنوز کشف نشده است. و اما آخرین احتمال، فهرست مواد سطحی و مواد به‌دست آمده از کاوش هیأت‌های شوروی در بلخ، اشیاء کوچک، سفال یا اقلام تجاری شاخص اواخر نمازگا ۵ (مرحله کلالی) را نشان نمی‌دهد.

تاریخ سکونت در بلخ شرقی متفاوت است (Francfort 1989). در محوطه شرتوگای یافته‌های گونه م.ب.ب.م در دو مرحله بالایی ۳ و ۴ به‌دست آمده‌اند. مراحل نخستین ۱ و ۲ شامل سفال‌ها یا اشیاء کوچک متعلق به سنت ترکمنستان جنوبی در آسیای مرکزی نیستند اما آن‌ها شامل مواد شاخص از تمدن هاراپایی هستند. در مراحل ۱ و ۲ شرتوگای، دوره ناشناخته دیگری در نواحی واحه‌های شمال و جنوب بلخ ظاهر می‌شود که با دوره نمازگا ۵ معاصر است. برای جدولی گاه‌نگارشی مرتبط با محوطه‌های م.ب.ب.م جدول ۱ را ببینید.

یافته‌های کوچک م.ب.ب.م، مانند سفال‌های موجود، پیشینه‌هایی در دوره نمازگا ۵ کلالی و ترکمنستان جنوبی داشته‌اند. ماسن (1984) بر تأثیر هاراپایی در شکل‌های مهرها و تکه‌های تزیین‌شده عاج به‌دست آمده از آلتین‌تپه اذعان دارد. م.ب.ب.م برای طیف وسیعی از مواد خارجی استفاده شده شگفت‌انگیز است: رُخام، سنگ صابون، سنگ لاجورد، فلزات گران‌بها، صدف‌های دریایی و مفرغ‌ها که همه در سبکی محلی اما از منابع غیر محلی ساخته شده‌اند. هم‌چنین مجموعه اشیاء مختلف دارای نقش‌نگاری‌های شاخص و متفاوت که همراه یکدیگر به‌دست‌آمده‌اند شگفت‌انگیز است: ستون‌های سنگی کوچک دارای شیار و ترصیع؛ تبرهایی با سوراخ جای دسته که اغلب با طرح‌های جانوری تزیین شده؛ سوزن‌های مفرغی با

در حقیقت این ظروف هم در مجموعه خانگی آسیای مرکزی و هم در قبرهای آن‌ها یافت شده‌اند. این قبر هم‌چنین شامل سفال‌های منقوش مشابه سنت‌های بومی فلات ایران بود. استفاده از ظروف پایه‌دار برای تقدیم پیش‌کش، در این مورد نان، مشابهی در ساپالی تپه در بلخ پیدا دارد که در آن‌جا نیز غلات در ظروف پایه‌دار در قبر ۱۰۱ پیدا شده‌است (Askarov 1977).

ما در این‌جا سفال‌های موزه پیدای از قبر Li در خوراب را به تصویر می‌کشیم (تصویر ۲)، و بار دیگر عکس‌های گرفته‌شده توسط شتاین در ثبت کامل بقایای کامل بقایای قبر Li و E را می‌آوریم (لوح b و a). نوع و ریخت هم‌سان این گونه‌های سفالی با نمونه‌های م.ب.م در آسیای مرکزی، و طبیعت تأثیرگذار آن‌ها در مجموعه سفالی سرحدات هندوایرانی، اجازه می‌دهد که بگوییم به احتمال قوی ما در این‌جا با قبور مهاجرانی از آسیای مرکزی روبه‌رو هستیم.

تپه یحیی

کاوش‌ها در تپه یحیی هم‌چنین اشیاء مخصوص گونه آسیای مرکزی را آشکار کرد. این موارد در لوح b و a تصویر شده‌اند. این سهم است خاطر نشان کنیم که این نمونه‌ها، نمونه‌های جداافتاده‌ای در مجموعه گسترده مواد بومی هستند و طبیعت نفوذی آن‌ها در بافت فرهنگی محلی را نشان می‌دهند. در تپه یحیی مواد متعلق به فرهنگ م.ب.م آسیای مرکزی از بافت‌های ۴A/۴ و ۴B/۱ به‌دست آمده‌است که به سده‌های پایانی هزاره سوم و سده نخست هزاره دوم پ.م تاریخ‌گذاری می‌گردد. در میان این مواد دیگر چه‌ای شکسته اما قبل بازسازی و نیز مَه‌ری مسطح فلزی(?) وجود داشت (لوح b و a).

ما مجال یافتیم که این‌جا قطعه کوچک به‌دست‌آمده از سطح گنورتپه را منتشر کنیم (تصویر ۳). این قطعه، تکه‌ای از کاسه سنگ صابونی است که حکاکی ناشیانه‌ای را با نقش معبد (hut-pot) بر سطح خارجی دارد. این «خوانش» (reading) باید صحیح باشد که این قطعه نخستین کشف از یک شیء «سبک میان فرهنگی» از مرو است.

شهاد

محوطه شهاد که در شمال کرمان، در واحه خیص (در لبه دشت لوت) قرار گرفته‌است، شامل بزرگ‌ترین مواد فرهنگی آسیای

گذشته مطالعه کرده‌است یکی از این مطالعات شامل تجزیه و تحلیل فلزشناختی تبر با سوراخ جای دسته با نقش شتر خوابیده از خوراب است (Lamberg-Karlovsky 1969; Lamberg-Karlovsky & Schmandt-Besserat 1977); در انتشار ۱۹۶۹ لمبرگ کارلوسکی پیشنهاد می‌کند که تبر با سوراخ جای دسته جانورسان ارتباطی با عصر مفرغ آسیای مرکزی را آشکار می‌کند. در این نوشته ما مواد گورستان خوراب را بازبینی می‌کنیم.

چندین روز ستاین تعدادی از قبور خوراب را کاوش کرد که آن‌ها را با ناحیه ترانشه و گروه قبر فهرست نمود. ترانشه‌های A و C شامل قبرهای تخریب‌شده که حاوی انگوه‌های شیشه‌ای دوره اسلامی بودند. ترانشه B در قبور in situ (در اصل Bi و Bii) شامل سفال بومی ایرانی بوده که به آن سفال خاکستری امیر (Emir gray Ware) می‌گویند و متعلق به نیمه دوم هزاره سوم پ.م می‌باشد (Wright 1989).

قبور خوراب می‌تواند به آن‌هایی که شامل سفال‌های گونه‌نمای فلات ایران و آن‌هایی که شامل مواد گونه‌نمای آسیای مرکزی است، تقسیم شود. مواد بازیافته از قبر واقع در ترانشه L که شتاین از آن به‌عنوان A یاد می‌کند، اهمیت ویژه‌ای دارند. مشابهت‌های سفال‌های این قبر با آسیای مرکزی بسیار زیاد است و با مواد م.ب.م از محوطه داشلی در بلخ جنوبی ارتباط دارند. تاریخ‌گذاری برای مجموعه داشلی می‌تواند بین ۱۷۰۰-۱۹۰۰ پ.م باشد (Hiebert 1992). تبر خوراب که با تصویر یک شتر نشسته تزئین شده و مَه‌ره عقیق با روکش طلا در دو سر (ر.ک. شتاین ۱۹۳۷)، از قبر ترانشه E با سفال‌های گونه م.ب.م همراه هستند.

یک قبر از ترانشه D که ظاهراً یک گور ثانویه است نیز شامل سفال‌های گونه‌نمای غیرمنقوش فرهنگ م.ب.م آسیای مرکزی می‌شود. توضیح شتاین از قبر حفظ استنایی بقایا را نشان می‌دهد: «درون ظرف بلند در سمت چپ، توپ‌های نازک و چونه‌های کوچک که به روشنی بقایای نان بودند، باقی مانده‌است. استخوان‌های انسانی همگی در طول مجموعه ظروف قرار گرفته و جمجمه به طرز بدی در قسمت پیشانی صدمه دیده... در میان ظروف ساده پیداشده در این‌جا دو فنجان مخروطی، ۲۴۶ و ۲۴۵D وجود دارد که به دلیل پایه‌های بسیار کوچک آن‌ها، امکان استفاده از آن‌ها برای مصارف روزانه خانگی منتفی به نظر می‌رسد.» (لوح ۱ را ببینید).

ما یک دوره گاه‌نگاشتی ۲۳۰۰-۱۷۰۰ پ.م را برای مواد به‌دست‌آمده از گورستان شهداد پیشنهاد می‌کنیم.

تنها یک قطعه سفال دارای نوشته از یکی از قبور به‌دست آمده که با خط تصویری عیلامی با ۶ نشانه حکاکی شده‌است (تصویر ۴). این‌گونه نوشته تنها در یک دوره زمانی کوتاه کاربرد داشته‌است و می‌تواند به ۲۱۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری شود (گفت‌وگوی شخصی شتاین کلر). اگر قرارگیری شهداد در منطقه مرهشی صحیح باشد، نشان می‌دهد که مردم شهداد به زبان عیلامی صحبت می‌کردند. این برداشت می‌تواند توسط این حقیقت که بسیاری از نام‌های شخصی ذکر شده از مرهشی در متون میان‌رودانی، عیلامی هستند؛ تأیید می‌شود (گفت‌وگوی شخصی با شتاین کلر).

این که در جنوب‌شرقی ایران، به زبان عیلامی صحبت می‌شده از لحاظ نظری اهمیت بسیاری دارد. اخیراً فیروسیس (Fairservis) و سوث‌ورث (Southworth) (1989) عقیده دارند که زبان تمدن دره سند به خانواده دراویدی تعلق دارد. آن‌ها در پیش‌رفت این فرضیه تنها نیستند (Zvelebil 1974; Parpola 1988). مک‌آلپین (Mc Alpine 1981) در یک مطالعه کلاسیک، به‌طور متقاعدکننده‌ای نشان داده‌است که عیلامی و دراویدی زبان‌هایی مرتبط بوده‌اند که در گذشته از زبان‌های هم‌سان آغاز عیلامی-دراویدی (PED) جدا شد. اگر درستی فرضیه بالا اثبات شود، آن‌گاه ما با یک منطقه گسترده، از شوش تا دره سند، که در آن با یک زبان ارتباطی (PED) در اواخر هزاره سوم پ.م صحبت می‌شده، روبه‌رو خواهیم بود. عقیده بر این است که پدیده رواج گسترده یک خانواده زبانی واحد پیش از فروپاشی تمدن هاراپا و رسیدن ایرانی‌زبانان به فلات ایران بوده‌است. طبق دیدگاه زبان‌شناسان تاریخی، هندوایرانی‌زبانان مدتی پیش از ۰۰۵۱ پ.م جای‌گزین عیلامی-دراویدی‌زبانان در منطقه فلات ایران شده‌اند. م.ب.م در حال حاضر به‌ترین نامزد برای علت این جای‌گزینی فرضی زبانی است. علاوه‌براین، شواهدی دیگر برای اثبات این فرضیه از ساریانیدی (1989) است که پیشنهاد کرده عناصر نقش‌نگاشتی م.ب.م هندوآریایی هستند و با نقش‌نگاری دیده‌شده بر مهرهای استوانه‌ای میتانی ارتباط دارند. البته باید در نظر داشت که فرهنگ میتانی به تاریخی پس از م.ب.م در آسیای مرکزی تعلق دارد (Salje 1990). به دلیل این که م.ب.م آشکارا در فلات ایران و منطقه ناهموار بلوچستان فرهنگی وارداتی محسوب می‌شود، ما

مرکزی در جنوب شرقی ایران بوده‌است. محوطه توسط مهندس حاکمی (1972) از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا نیمه دهه ۷۰ کاوش شد و سپس توسط آقای م.ع. کابلی (1978) در اواخر دهه ۷۰ و ۸۰ میلاد ادامه یافت. کاوش‌ها در شهداد تقریباً منحصرأ بر قبرها تمرکز یافته‌است، اگرچه مجموعه بزرگ معماری بومی و تأسیسات فلزگری هم کشف شده‌است. بررسی سطحی مختصری بر روی محوطه، مدارکی اساسی مبنی بر تولید صنعتی به‌دست داده‌است و پیشنهاد شده که این محوطه اندازه‌های بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ هکتار در طول هزاره سوم پ.م داشته‌است (Salvatore & Vidale 1982). اگر ثابت شود که این تخمین صحیح است، در آن صورت شهداد یکی از بزرگ‌ترین محوطه‌های شناخته‌شده در فلات ایران است. فراوانی مواد به‌دست‌آمده از ۳۸۲ قبر و گور یادمانی کاوش‌شده (لوح ۲۰) جامعه باستان‌شناختی را تحت تأثیر قرار داده است. مجید:اده (1976) با به‌کارگیری مدارک باستان‌شناختی و متون پیشنهاد کرده‌است که شهداد استقرار مهمی در این منطقه که در متون میان‌رودانی «آرت» تعریف شده را بازنمایی می‌کند. شتاین کلر (Steinkeller) (1989) پیشنهاد می‌کند که ناحیه دربرگیرنده شهداد، به‌اضافه تپه‌یچی، شامل منطقه‌ای هستند که در متون به‌عنوان پادشاهی مرهشی (Marhaši) اشاره شده‌است. والا (Vallat) (1980)، در بازنگری جغرافیایی فرهنگی فلات ایران در هزاره سوم پ.م این منطقه را در جنوب شرقی ایران به‌عنوان شیمشکی (Šimaški) شناسایی می‌کند. گذشته از آن‌چه که این منطقه در گذشته نامیده می‌شده، کاوش قبور در شهداد حضور مرکز منطقه‌ای مهمی را نشان می‌دهد. بررسی استقرارها به سرپرستی سجادی (زیر چاپ) در طول هلیل رود، مستقیماً در جنوب شرق شهداد، حضور الگوی استقراری متراکم اجتماعات بزرگ را نشان می‌دهد؛ الگوی استقراری که بیش‌تر در خوزستان دیده شده تا دیگر نواحی فلات ایران. از شهداد تعدادی تبر م.ب.م (لوح ۲۵)، عطردان‌های سنگی (لوح ۳۸)، مهرهای فلزی (لوح ۳۶) و سفال (لوح ۳۰-۳۱) به‌دست آمده‌است.

مسئله جای‌گزینی زبان

مواد کاوش‌شده از قبور در شهداد می‌تواند با مجموعه مواد به‌دست‌آمده از دوره‌های ۴A و ۴B در تپه‌یچی مقایسه شود. بر پایه توالی باستان‌شناختی و نیز تاریخ‌گذاری‌های رادیوکربن از تپه‌یچی،

پیشنهاد می‌کنیم که م.ب.ب.م دارای نخستین مدارک باستان‌شناختی هم از لحاظ گاه‌نگارانه و نیز تاریخی برای آغاز زبان هندوایرانی در فلات ایران بوده و در واقع منشأ این زبان است. شناسایی بعدی بقایای م.ب.ب.م در فلات ایران و بلوچستان پیش‌بینی می‌شود، لازم است این بقایای فرهنگی در بافت باستان‌شناختی مطمئنی به‌منظور شناخت جنس برهم‌کنش فرهنگی مطالعه شوند. اگر ما مدرکی برای گسترش فرهنگ م.ب.ب.م از آسیای مرکزی به سوی مناطق جنوبی داریم، باید شرایطی را که این گسترش تحت آن اتفاق افتاده، به درستی بشناسیم.

فرایند گسترش

اخیراً کهل (Kohl 1989) با استفاده از دیدگاه «نظام‌های جهانی» (World Systems) والرش‌تاین (Wallerstein) اظهار داشته که آسیای مرکزی بخشی از جهان به‌هم‌پیوسته‌ای است که از شرقی مدیترانه به جنوب آسیا کشیده شده‌است. این روی‌کرد پیش‌تر در میان تلاش‌های جدیدی است که تلاش می‌کنند «برهم‌کنش فئروها»، کاربری منابع، توسعه و انتقال فن‌آوری‌ها و بافت اجتماعی مبادلات اقتصادی و تمرکزگرایی سیاسی که از میان رودان تا سند و از آسیای مرکزی تا خلیج فارس وجود داشته‌است را در یک چهارچوب قرار دهند (Lamberg-Karlovsky & Tosi 1973). دربارهٔ آسیای مرکزی، تحلیل کهل مدارکی را برای اثبات مرکزیت آسیای مرکزی در این برهم‌کنش منطقه‌ای با نواحی سبار دور فراهم می‌کند. اما تحلیل او بدون توجه به توسعه فرهنگی داخلی آسیای مرکزی یا بافت سازمانی که در آن آسیای مرکزی به عنوان «مرکز» با بقیه مناطق اطراف، «حومه»، در ارتباط بوده، دنبال می‌شود. آن‌ها دو مورد مهم هستند که ما امیدواریم به‌اختصار در این‌جا بازبینی کنیم.

بی‌شک در مناطق ساحلی دریای مازندران و منطقه کوه‌پایه ترکمنستان جنوبی، توسعه فرهنگ‌های بومی از تأسیس روستای اولیه، به عنوان مثال جیتون، روند کندی داشته‌است. بریدوود (1975 Braidwood) و ماسن (1989) مواد مشابهی را که فرهنگ اواخر هزارهٔ هفتم پ.م در جیتون را با «گروه زاگرس» مرتبط می‌کند، مستند کرده‌اند (مورتسن 1966 Mortensen). توسعه بومی بعدی روستاهای بزرگ در کوه‌پایه‌های جنوبی ترکمنستان توسط کاوش اخیر استقرار هزارهٔ ششم-پنجم پ.م در ایلینگ‌ج

(Ilyngych) (Masson & Korobkova 1989) به‌دست آمده‌است. کاوش‌ها در واحهٔ گئوکسیور رود تجن حضور چندین روستای اواخر هزارهٔ چهارم پ.م که کشاورزی توأم با آبیاری داشته‌اند را نشان می‌دهد. این محوطه‌ها به دوره‌های اواخر نمازگا ۳ و اوایل نمازگا ۴، حدود ۳۵۰۰-۳۰۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری می‌شوند. کاوش‌ها در نمازگاتپه، هم‌چنین آلتین‌تپه، نشان می‌دهد که در اواخر نمازگا ۳، میانهٔ هزارهٔ چهارم پ.م، استقرارها به اندازه‌های بزرگ در حدود ۲۰ هکتاری می‌رسند (Kohl 1984). این مواد چه در گئوکسیور و یا آلتین‌تپه باشند، حاکی از فرایند آهسته‌ای برای تکامل داخلی فرهنگ‌ها در ترکمنستان جنوبی است. به نظر می‌رسد که شهرهای گئوکسیور و روستاهای اطرافشان افزایش همبستگی سیاسی و تولید اقتصادی را تجربه کردند که بر پایهٔ نظام آبیاری اشتراکی قرار داشت (برای مقایسه با مدارک جدیدتر در بلخ مطالعه 1988 و Genetelle 1989; Gardin 1985 را ببینید). در طول این دوره، مدرکی برای افزایش اندازه و تعداد استقرارها در کوه‌پایه‌های ترکمنستان جنوبی، و فرهنگ مادی واحدی که مشخصهٔ این منطقه است، وجود دارد.

این بسیار سخت است که ساختار سیاسی‌ای که این اجتماعات را یک‌پارچه کرده و مشخصهٔ این منطقه به شمار می‌رود را «شخص کنیم». نظام‌های استقرار، حضور سلسله مراتب دو رتبه‌ای، یعنی مراکز بزرگ احاطه شده توسط اقمار روستایی را نشان می‌دهد (Biscione 1973). این ممکن است که افزایش هم‌زمان در همبستگی سیاسی و مبادلات اقتصادی، ترکمنستان جنوبی را به صورت یک «ویژگی» متحد کرده باشد. در این بافت احتمالاً می‌توان حضور نوعی همبستگی سیاسی که توسط یک رهبر از مرکز سرچشمه گرفته و به مناطق اطراف نیز گسترش یافته را پیشنهاد کرد. به‌طوری‌که هم مرکز و نواحی اطراف را تحت تسلط درآورده بود. مدارک قوم‌نگاشتی از افغانستان موارد مشابهی از وجود سرپرست قدرتمند، در بافت خاندان‌های قبیله‌ای که هم بر شهر و هم بر اطراف شهر نظارت داشته و با مجموعهٔ پیچیدهٔ ارتباطات خویشاوندی و تعهدات متقابل تکمیل این وظیفه می‌شود را پیشنهاد می‌کند (Tappar 1983).

در بافت دورهٔ نمازگا ۳ برای نخستین بار مدارکی مبنی بر روابط گسترده بین این منطقه و نواحی دور دست، به‌دست آمده‌است. تشابهات سفالی از واحهٔ گئوکسیور با سفال‌های کویته در بلوچستان،

و شهادت نمونه‌های اندکی از شهرهای مهم در حوزه‌های جغرافیایی ارزش‌مندشان هستند. درهریک از کاوش‌ها و بررسی‌های محلی در این محوطه‌ها، مدارک فراوانی به‌دست آمده‌است که این شهرها بر توسعه اقتصادی و سیاسی مناطق اطراف تسلط داشتند. آلتین‌تپه نشان می‌دهد که نه فقط نواحی نزدیک را تحت تسلط داشته بلکه با شهرها و پاس‌گاه‌های (outposts) تمدن هاراپایی (مانند شرتوگای) تماس داشت.

بر مبنای مدارک باستان‌شناختی، در آغاز دوره نمازگا ۶ عناصر زیر به‌روشنی دیده می‌شود:

(۱) ادامه فرهنگی مستقیمی از دوره نمازگا ۵ به نمازگا ۶ در مرو وجود دارد (Hiebert 1992; Piankova 1989)؛

(۲) سرزمین اصلی «تمدن نمازگا» که در ترکمنستان جنوبی است، یک بحران استقرار را با ترک شهرهای عمده تجربه می‌کند (Biscione 1977; Kohl 1984)؛

(۳) مرو رشد شهرهای عمده را در سراسر دوره نمازگا ۶ تجربه می‌کند؛

(۴) فرهنگ مادی واحد با عنوان مجموعه باستان‌شناختی بلخی - مروی، در سراسر بلخ و مرو پراکنده می‌شود؛

(۵) مواد فرهنگی م.ب.ب.م در تعدادی از محوطه‌ها در سرحدات هندوایرانی پدیدار می‌شوند، مانند سیسی [سیبری]؟، خوراب، شهادت، مهی، گنجینه کویت، حصار ۵۳، تپه‌حیسی، مهرگره ۸، خانامان و... پراکنش وسیع فرهنگ م.ب.ب.م به همراه اندازه قابل توجه شهرهای این فرهنگ، مانند گنور که بالغ بر ۲۲ هکتار وسعت دارد، و ماهیت یادمانی واحدهای معماری، مانند ساختاری یک هکتاری در توگولوک-۲۱، در مجموع پیشنهاد می‌کند که ما این‌جا با پدیده‌ای اجتماعی-سیاسی بزرگ و قابل ملاحظه‌ای سروکار داریم. علاوه بر این با اضافه کردن مدارکی از حضور فرهنگی مستقیم م.ب.ب.م در مناطق دورتر سرحدات هندوایرانی ما با فرایندی کاملاً وابسته به منطقه آسیای میانه روبه‌رو خواهیم شد. شناخت بافت اجتماعی-سیاسی که این فرایند را تغذیه می‌کرده، بسیار مهم است.

انسان‌شناسان بسیار مایل به توضیح شرایط اجتماعی شکل‌گیری گونه‌های به‌خصوص قدرت سیاسی یا مثلاً رهبری قبیله‌ای و یا حکومت هستند. آنان به‌صورت متقابل در تلاش هستند تا الگوهای کلی و عمومی را برای توضیح شکل‌گیری تمام انواع قدرت‌های سیاسی

نخستین بار توسط پیگت (Piggott 1950) خاطر نشان شد. سفال‌های دوره نمازگا ۳ می‌تواند به‌آسانی با سفال‌های به‌دست آمده از موندیگک، دهموراسی‌گوندای ۲/۳، شهر سوخته ۱ و تعدادی از محوطه‌های بررسی‌شده توسط فیروسیس (1956) در دره کویته مقایسه شود.

بنابراین دوره نمازگا ۳ به‌طور قابل ملاحظه‌ای اهمیت دارد چراکه نخستین برهم‌کنش گسترده با مناطق دوردست سرحدات هندوایرانی را نشان می‌دهد.

با این وجود برهم‌کنش نمازگا ۳ با سرحدات هندوایرانی در مقیاسی بسیار متفاوت از آن‌چه که دوره بعدی م.ب.ب.م را متمایز کرده، انجام می‌شده‌است. برخلاف م.ب.ب.م، مدارک برای برهم‌کنش نمازگا ۳ توسط تعداد محدودی از تشابهات سفالی بین محوطه‌های دوردست نشان داده شده‌است؛ و نه حضور قبور یا مواد فرهنگی غنی. در این باره این مهم است که بدانیم این تمرکزگرایی و برهم‌کنش در مسافت طولانی قبلاً متخصه ترکمنستان جنوبی در پایان هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم پ.م بوده‌اند. این موضوع پیش‌زمینه و زیرساختی برای فرایند گسترش بعدی برهم‌کنش نمازگا ۵ و ۶ فراهم می‌کند.

در آلتین‌تپه، در اواخر دوره نمازگا ۴، مدارکی اساسی برای مقیاس جدیدی از یک‌پارچگی سیاسی جامعه و برهم‌کنش آن با نواحی هم‌سایه وجود دارد. برای نخستین بار، کاوش‌ها در آلتین‌تپه حضور معماری یادمانی، مقادیر هنگفت تولیدات تجملی و محوطه‌های کارگاهی جهت تولید چندین نوع کالا را آشکار کرد (Masson 1981). این مدارک حاکی از افزایش یک‌پارچگی قدرت در دستان تعداد در حال افزایش نخبگان است. محوطه آلتین‌تپه، در دوره نمازگا ۵، با توجه به اندازه، پیچیدگی معماری، دستاورد فن‌آورانه و حضور صنعت پویا به‌نظر می‌رسد که نام «شهر» (City) برای آن شایسته باشد. ما متذکر می‌شویم که در مصر، میان رودان و دره سند، نامیدن جامعه‌ای به‌عنوان یک «شهر» معمولاً با پیدایش حکومت و نگارش معنا می‌یابد. بر پهنای گسترده فلات ایران و آسیای مرکزی، باستان‌شناسان در مورد استفاده از اصطلاح «شهر» برای استقرارهای مسلم سکوت کرده‌اند و در دلیل آوردن برای حضور «حکومت» سیاسی قصور می‌ورزند. ما اعتقاد داریم که این دید نه تنها اشتباه است بلکه هم‌چنان نقش محوری محوطه‌های مهم و کل مناطق این محدوده جغرافیایی را نادیده می‌گیرد. آلتین‌تپه، موندیگک، شهر سوخته

پیشنهاد کنند. با این وجود، مطالعات مردم‌نگاری و نیز باستان‌شناختی، حاکی از وجود چندین راه شاخص برای تعیین این اصطلاحات «رهبری قبیله‌ای» (chieftainship) و یا «حکومت» (state) است (Maisels 1990).

این عقیده ماست که م.ب.ب.م، اگر نه به‌عنوان حکومت که دست‌کم خودش را به‌عنوان یک رونوشت از یک سازمان ساختارمند حکومتی قدرت نشان می‌دهد. ۱۵ کیلومتر فاصله از گنور تا توگولوک در مرو، فاصله‌ای بیش‌تر از لاگاش مستقل از گیسو در میان‌رودان نیست. هم‌چنین تفاوت بزرگی در اندازه نسبی این شهرهای مهم وجود ندارد. مورد دوم [میان‌رودان] بدون بررسی اساسی، دولت-شهرهای مهمی در میان‌رودان تلقی می‌شوند و مورد نخست [م.ب.ب.م در آسیای مرکزی] بدون هیچ‌گونه هویت اجتماعی-سیاسی معلق مانده‌اند. درباره فن‌آوری، الگوی استقرار، وابستگی به توسعه کشاورزی همراه با آبیاری و فرهنگ مادی، شامل حضور مهرهای استوانه‌ای در هر دو ناحیه، این دو منطقه کاملاً قابل مقایسه هستند، غیر از عدم حضور نگارش در آسیای مرکزی. دو پیشنهاد در بافت فرهنگ م.ب.ب.م شایسته پژوهش دقیق و توضیح نظری است: (۱) آیا م.ب.ب.م نشان‌دهنده یک تشکل اجتماعی است که شاخصه این دولت‌شهرهای در حال برهم‌کنش است؟ یا (۲) آیا م.ب.ب.م فقط یک حکومت یک‌پارچه را بازنمایی می‌کند؟ بنابراین، م.ب.ب.م بیش‌تر شبیه و قابل مقایسه با ساختار سیاسی میان‌رودان است یا مصر؟ پژوهش انجام‌شده در چهارچوب مطالعاتی خاص که تلاش می‌کند ساختار اجتماعی-سیاسی م.ب.ب.م را تشخیص دهد برای فهم تشکیل آن، هرچند ضعیف، در قالب نظریه «نظام جهانی» سرنوشت‌ساز است.

سرنوشت‌ساز، این جالب است تذکر دهیم که م.ب.ب.م احتمالاً کم‌تر از ۲۵۰ سال پایدار بود. در حالی که مدارک زیادتری برای حضور آن در سرحدات هندوایرانی وجود دارد، هیچ مدرکی مبنی بر وجود فرهنگ‌های بومی سرحدات هندوایرانی در سرزمین اصلی م.ب.ب.م وجود ندارد. چگونه می‌توان این عدم تقارن مدارک باستان‌شناختی را توضیح داد؟ ممکن است که حرکت م.ب.ب.م به سرحدات هندوایرانی بیش‌تر به‌خاطر تهاجم بوده باشد تا تجارت. آشکارا، فقط پژوهش آینده، معطوف به دست‌یابی الگوهایی که باستان‌شناسی آشکار می‌کند، می‌تواند به‌طور معنی‌دار پیچیدگی تکامل داخلی و

روابط خارجی م.ب.ب.م را روشن کند. با این وجود در چهارچوبی نظری، خاطر‌نشان می‌شویم که هم دوره نسبتاً کوتاه م.ب.ب.م و هم گسترش آن به سرحدات هندوایرانی با الگوی ازهم‌پاشی‌های کوتاه حکومت‌های سلطه‌گر (imperialism) که آکادی‌ها، اور ۳، چین دوره هان، پیش‌از کلاسیک مایا، سلسله هجدهم مصر و عباسیان را توصیف کرده، مطابقت دارد. م.ب.ب.م لحظه‌ای درخشان، در ابتدای خط طولانی فرهنگ‌های آسیای مرکزی به‌شمار می‌رود که بر مناطق جنوبی دور دست تأثیر گذاشته‌است. یکی از پرچم‌ترین تولیدات م.ب.ب.م، تبرهای بسیار زیبا با سوراخ جای دسته است که احتمالاً شی مربوط به ابزار قدرت بوده که به فلات ایران و آن‌سو، به شوش نیز راه یافته‌بود.

م.ب.ب.م مانند گفته‌های گسترش‌گرایان (expansionist) که در بالا ذکر شد، نشان‌دهنده «روی‌دادی» کوتاه ولی با پیامدهای عمیق است. اگر تفسیر ما از وابستگی‌های م.ب.ب.م با هندوایرانیان درست باشد، م.ب.ب.م در فرایند تحول داخلی و بومی شهری، دوره‌ای از پراکنش گسترده به نواحی دور دست را تجربه کرده که به دنبال آن «فروپاشی» در «سرزمین اصلی» فرهنگ م.ب.ب.م [ترکمستان جنوبی] روی داد. به‌نظر می‌رسد که این توالی تاریخی روی داده‌ها، تکرار فرایندی است که شاخصه دیگر تمدن‌های عصر مفرغ اوراسیا، به‌عنوان مثال هاراپا، است.

تکرار یک الگو درک فرایندهای ویژه‌ای که مطالعات موردی خاص را مشخص می‌کند، عقیم می‌سازد. با وجود این، نخستین گام به‌سوی ایجاد گرایش‌های پژوهشی، شناخت یک الگوی تاریخی است که هدف آن شناخت قابلیت‌های ویژه هر مطالعه موردی است که به‌نظر می‌رسد با آن الگو مطابقت دارد.

نتایج

در دهه گذشته باستان‌شناسی آسیای مرکزی تمدن عصر مفرغ شاخصی را در واحه‌های صحرا آشکار کرده‌است. تکامل داخلی این فرهنگ و مقایسه گاه‌نگاری آن هنوز در فرایند مطالعه است. ارتباط مراکز دور با آسیای مرکزی، هم‌چنین تأثیر فرهنگ عصر مفرغ آسیای مرکزی در نواحی دور دست در بلوچستان و ایران، فقط در آغاز پژوهش است. با افزایش فهم هر منطقه به‌طور جداگانه، یعنی سند، بلوچستان، جنوب شرقی ایران، خلیج [فارس]، یا آسیای مرکزی، بیش‌از پیش قابل

توصیف لوح‌ها

- لوح ۱ الف- خوراب، قبر L۱، بیش از ۳۶ ظرف غیرمنقوش قرمز؛ ترانسه L: Stein 1937: pl.42.
- لوح ۲ ب- خوراب، قبر E۳۲، بیش تر ظروف غیرمنقوشند، دو کاسه مفرغی، تیر مفرغی و مهره عقیق؛ ترانسه E: Stein 1937: pl.41.
- شتاین متذکر می‌شود که استخوان‌های داخل دیگ‌چه ممکن است انسانی باشند.
- لوح ۲ الف- کاسه ترومیت شکل قرمز، غیرمنقوش؛ تپه‌یحیی. A.75.
- T.3.4؛ دوره IV الف بافت ۴، گونه م.ب.م.
- لوح ۲ ب- مهر مُشیک هندسی؛ تپه‌یحیی B.70.20.1؛ دوره IV ب، بافت ۴-۲، گونه م.ب.م.
- لوح ۲ پ- گورهای یادمانی و قبور شهداد؛ گورستان الف، ترانسه V: T-141A, SH-1972.
- لوح ۲ ت- تیر با سوراخ جای دسته با طرح‌های حکاکی شده بر هر دو سطح؛ شهداد، گورستان ب، T-47/70، ترانسه B؛ به‌همراه چهار سفال نخودی و کاسه سنگ صابونی حکاکی شده به‌دست آمده‌است.
- لوح ۳ الف- بطری‌های (عطردان؟) سنگ صابونی؛ شهداد، گورستان الف؛ ترانسه‌های I, III, V, VIII.
- لوح ۳ ب- مهر مُشک هندسی با قطر ۵ سانتی‌متر؛ شهداد، گورستان الف، T-163/72، ترانسه X؛ قبر یا گور یادمانی با ۱۰ ظرف سفالی، ۲ ظرف سنگی و ۲ شی فلزی.
- لوح ۳ پ- سفال ترومیت‌شکل، نخودی مایل به قرمز غیرمنقوش؛ شهداد، گورستان الف، T-291/74، ترانسه V؛ قبری با pisé walls (دیوارهای چینه‌ای) ۲۵ ظرف سفالی و ۴ شی فلزی.
- لوح ۳ ت، سفال ترومیت‌شکل، نخودی مایل به قرمز غیرمنقوش؛ شهداد، گورستان الف، T-241/73، ترانسه IX؛ قبر یا گور یادمانی با ۱۶ ظرف سفالی و ۱ شی فلزی.

کتاب نامه

- Adams, Robert McG., 1981. *Heartland of Cities*, Chicago.
- Algaze, G., 1989. "The Uruk Expansion: Cross-cultural Exchange in Early Mesopotamian Civilization", *Current Anthropology*, 30:5,

درک است که فهمیدن برهم‌کنشی که خصیصه همه این فرهنگ‌ها به‌شمار می‌رود، هم سخت‌تر و هم ضروری‌تر می‌شود.

به‌منظور تحت تأثیر قرار دادن آن درک، تلاش روزافزون در بهبود روش‌های کاوش محوطه‌ها و ایجاد چهارچوب گاه‌نگاشتی بر مبنای گونه‌شناسی‌های کاملاً دقیق سفالی و لایه‌نگاری مقایسه‌ای، مندل به دغدغه اصلی شده‌است.

اهمیت مواد فرهنگی غنی با منشأ آسیای مرکزی؛ تیرهای مفرغی، مهرهای فلزی مُشیک، میله‌های سنگی «عصای قدرت»، ستون‌های کوچک سنگی، سبوه‌های «عطر» سنگ کُزیت، و گونه‌های متنوع سفالی از اجتماعات بسیار پراکنده و گورستان‌هایی که تعدادشان افزایش می‌یابد در سرحدات هندوایرانی، به سختی می‌تواند دست کم گرفته‌شود.

پیش از ظهور امپراتوری هخامنشی هیچ مدرکی که به‌سادگی قابل مقایسه با مدارک م.ب.م برای دخالت خارجی مؤثر بر جوامع ازهم‌جداي سرحدات هندوایرانی باشد، وجود ندارد.

پی‌نوشت

* بلوچستان سرزمین بزرگی است که بین ایران و پاکستان تقسیم شده است. این اصطلاح یک مفهوم جغرافیایی است که همراه مفاهیم ملی و کشوری چون ایران آمده‌است.

** دوست دانشورم سیده سعیدی متن را بازبینی کرده و اصلاحات موثکافانه‌ای انجام داده است. ضمن سپاس‌گزاری فراوان از بذل محبت و توجه ایشان، متذکر می‌شوم تمام اشکالات و نارسایی‌ها متوجه مترجم است.

*** با سپاس فراوان از عفت امانی که این نوشته را با نگرشی ویژه

ویراسته است.

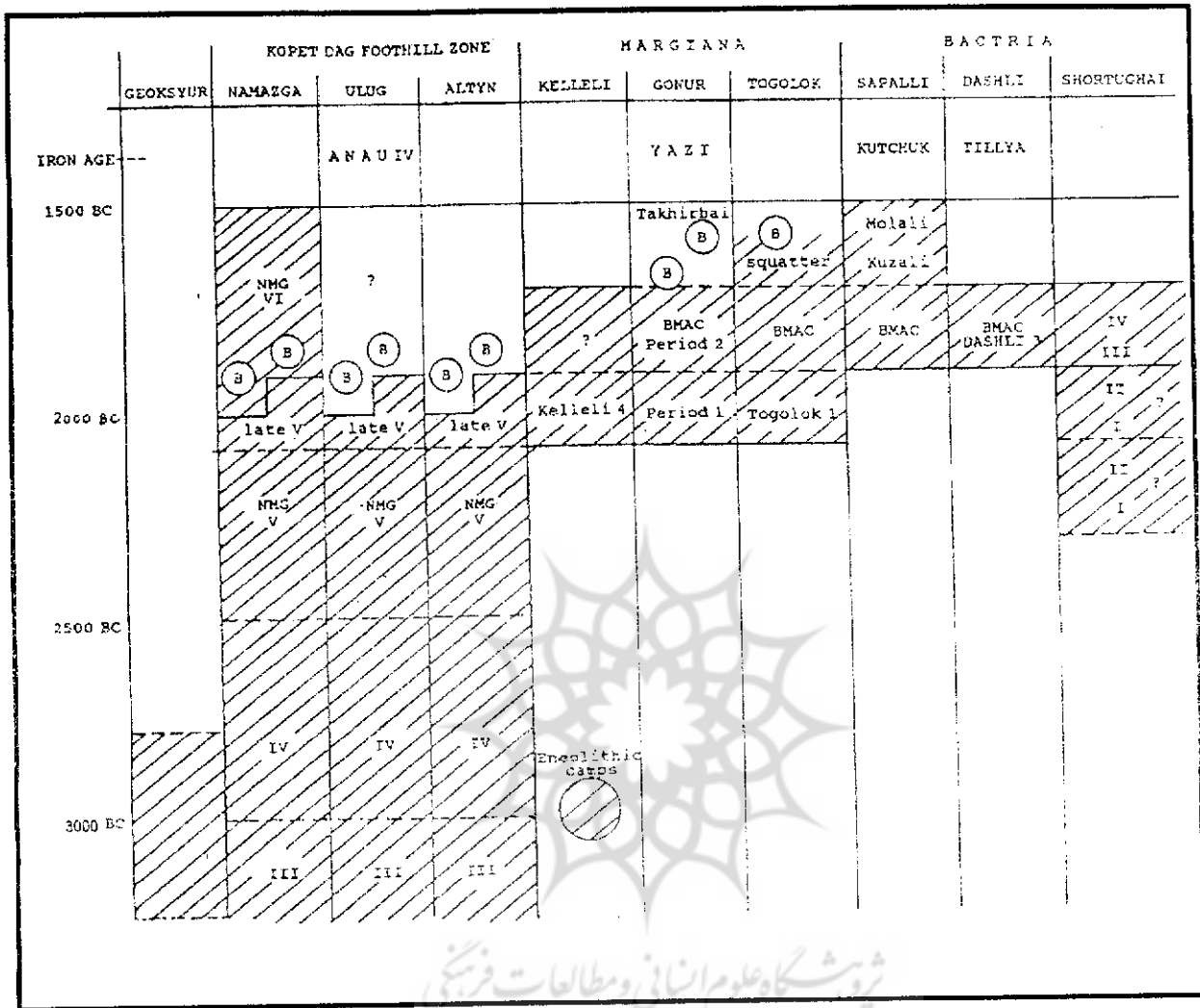
**** این مقاله ترجمه‌ای است از Hiebert, Fredrik.T. & Lamberg-Karlovsky, C.C.; 1992. "Central Asia and the Indo-Iranian Borderlands.", *Iran*, vol.30, pp.1-15.

- December 1989, 571-608.
- Amiet, P., 1977. "Bactriane proto-historique", *Syria*, LIV(1-2), 89-121.
- , 1986. *L'Age des Echanges Inter-Iraneens*, Paris.
- , 1989. "Elam and Bactria", *Bactria: An Ancient Oasis Civilisation from the Sands of Afghanistan*. G.Ligabue & S. Salvatori(eds.), Venice, 124-40.
- , 1989. "Antiquities of Bactria and Outer Iran in the Louvre collection", *Bactria: An Ancient Oasis Civilisation from the Sands of Afghanistan*. G. Ligabue & S. Salvatori(eds.), Venice, 157-80.
- Askarov. A.A., 1977. *Drevnezemledel cheskaya Kul'tura Epokhi Bronzi Iuga Uzbekistana*, Tashkent.
- Ben-Tor, A., 1991. "New Light on the Relations between Egypt and Southern Palestine during the Early Bronze Age", *BASOR*, 281, 3-10.
- Biscione, R., 1973. "Dynamics of an Early South Asian urbanization: the First Period at Shahr-I Sokhta and its Connections with Southern Turkmenia", *South Asian Archaeology*. N.Hammond(ed.), London, 105-18.
- , 1977. "The Crisis of Central Asian urbanization in II Millenium BC and Villages as an Alternative System", *Le Plateau Iranien et L'Asie Centrale des origins á la conquete Islámique*. Colloques internationaux du CNRS, 567 J.Deshayes(ed.), Paris, 113-27.
- Braidwood, R., 1975. *Prehistoric Men*, Glenview.
- Chang, K., 1986. *The Archaeology of Ancient China*, 4th ed., New Haven.
- Curtis, J., 1988. "A Reconsideration of the Cemetery at Khinaman, South-east Iran", *IA*, XXIII, 97-127.
- Dalton, O.M., 1964. *The Treasure of the Oxus with other Examples of Early Oriental Metalwork*, London.
- De Cardi, Beatrice, 1970. *Excavations At Bampur, a Third Millenium Settlement in Persian Baluchistan, 1966*. Anthropological Papers of the American Museum of Natural History, 51.3, New York. 233-355.
- Dolukhanov, P.M., Shechetenko, A.J. & Tosi, M., 1985. "Seriya radio-carbon-uglorodnykh datirovok nasilenii epochi bronzy na Namazgadepe" *sov. Arkh.* 4, 119-23.
- Dyson, R.H., Jr. & Howard, S.(eds.), 1989. *Tappah Hesar: Reports of the Restudy Project, 1976*, Florence.
- Fairservis, W.A., 1956. *Excavations in the Quetta Valley, west Pakistan*. Anthropological Papers of the American Museum of Natural History, 45.2, New York.
- Fairservis, W.A. & Southworth, F.C., 1989. "Linguistic Archaeology and the Indus Valley Culture", *Old Problems and New Perspectives in the Archaeology of South Asia*. Wisconsin Archaeological Reports, 2, J.M.Kenoyer. Madison, Wisconsin, 133-43.
- Francfort, H.-P., 1989. *Fouilles de Shortughai. Recherchs sur P.Asie Central Protohistorique*, Paris.
- Gardin, J.-C., 1985. "Pour une géographie archéologique de la Bactriane", *L'Archéologie de la Bactriane Ancienne*, Paris, 39-47.

- , 1988. "Convergences et divergences dans l'interpretation des donnees archéologiques en Asie Central: leurs fondement ethnologiques", *L'Asie Centrale et ses Rapports avec les Civilisations Orientale de l'Origin à l'Age du Fer*, Paris, 275-89.
- Gentelle, R., 1989. *Donnes Paléogeographiques et Fondements de l'Irrigation Prospections archeologiques en Bactriane Orientale (1974-1978)*, Paris.
- Hakemi, A. & Sajjadi, S.M.S., 1989. "shahdad Excavations in the Context of the Oasis Civilization" , *Bactria: An Ancient Oasis Civilization from the sands of Afghanistan*. G.Ligabue & S. Salvatori(eds.), Venice, 141-56.
- Hiebert, F.T., 1991a. "Chronology of Margiana and radiocarbon dates", *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- , 1991b. "Excavations at Gonur Depe (north): Excavations of spring 1989", *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- , 1992. *Bronze Age Oasis Settlement of Soviet Turkmenistan*, PhD Dissertation, Harvard University.
- Hiebert, F.T. & Killick D., 1991. "Metallurgy of Bronze Age Gonur Depe" , *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- Hiebert, F.T. & Meadow, R.H., 1991. "Prehistoric Interactions between Central Asia and South Asia: 3500-1500 BC" , Toronto, October 1991: Presented at the conference on archaeological and linguistic approaches to ethnicity in South Asia.
- Hiebert, F.T. & Moore, K.M., 1991. "New Stratigraphic Excavations at Gonur Depe (north): Excavations of 1989", *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- Jarrige, J.-F., 1985. "Continuity and Change in the North Kachi Plain(Baluchistan, Pakistan) at the Beginning of the Second Millennium B.C.", *South Asian Archaeology 1983*, J.Schotsmans & M. Taddei(eds.), Naples, 35-68.
- , 1989. "Excavation at Nausharo 1987-88", *Pakistan Archaeology*, 24, 21-67.
- Jarrige, J.-F. & Hassan, M. U., 1989. " Funerary Complexes in Baluchistan at the End of the third Millennium in the Light of Recent Discoveries at Mehrgarh and Quetta ". *South Asian Archaeology, 1988. Papers from the 8th International Conference of the Association of South Asian Archaeologists in Western Europe*. 4, K. Frifelt & P.Soresen (eds.), Riverdale, 150-66.
- Kaboli, M., 1978. "Shahdad tajalligah-e farhang-I Iran dar hazareh-ye sevvom pish az mildad", *Nashriyya Anjoman-I farhang-I Iran Bastan*, XIII, 30-48.
- Kohl, P.L., 1978. "The Balance of Trade in Southwestern Asia and the Third Millennium (Bc)", *Current Anthropology*, 19, 3, 463-92.
- , 1984. *Central Asia: Paleolithic Beginning to the Iron Age*, Synthèse no. 14, Paris.
- , 1989. "The Use and Abuse of World System Theory: the Case of the 'Pristine' West Asian State", *Archaeological Thought in America*, C.C. Lamberg-Karlovsky(ed.), Cambridge, Mass., 218-40.

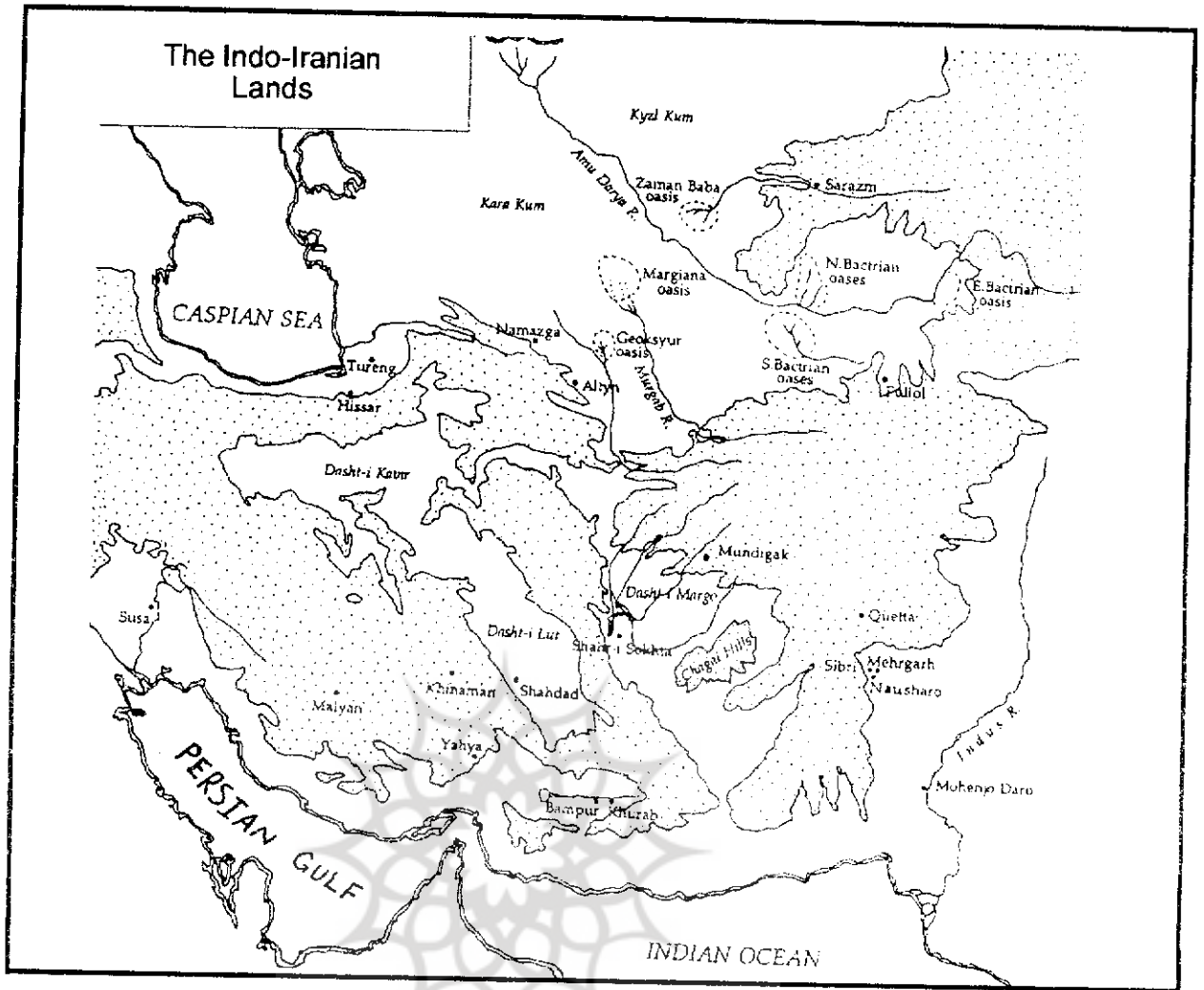
- Lamberg-Karlovsky, C.C., 1969. "Further Notes on the Shaft-hole Pick-axe from Khurab Makran", *Iran*, VII, 163-8.
- , 1975. "Third Millennium Modes of Exchange and Modes of Production", *Ancient Civilisation and Trade*, J. A. Sabloff & C.C. Lamberg-Karlovsky(eds.), Albuquerque, 341-68.
- , 1978 "The Proto-Elamites on the Iranian Plateau", *Antiquity*, 52, no. 105, 114-20.
- , 1991. "Reflections of the Central Asian Bronze Age", *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- Lamberg-Karlovsky, C.C. & Schmandt-Besserat, D., 1977. "An Evaluation of the Bampur, Khurab and Chah Hussein Collections in the Peabody Museum and Relations with Tepe Yahya", *Mountains and Lowland: Essays in the Archaeology of Greater Mesopotamia*, L. Levine & T.C. Young Jr.(eds.), Malibu, 113-34.
- Lamberg-Karlovsky, C.C. & Tosi, M., 1973. "Shahr-i Sokhta and Tepe Yahya: Tracks on the Earliest History of the Iranian Plateau", *EW*, 23(1-2), 21-53.
- Ligabue, G. & Salvatore, S.(eds), 1989. *Bactria: An Ancient Oasis Civilization from the Sand of Afghanistan*, Venice.
- Maisels, C.K., 1990. *The Emergence of Civilization: From Hunting and Gathering to Agriculture, and the States in the Near East*, London.
- Majidzadeh, Y., 1976. "The Land of Aratta", *JNES*, 35(2), 105-13.
- Masimov, I.S., 1981 "Bronze Age Sites in the Lower Murgab", *The Bronze Age Civilization of Central Asia: Recent Soviet Discoveries*, P.Kohl(ed.), Armonk, NY, 194-220.
- Masson, V.M., 1971. *Poselenie Djeitun Materiali i Issledovaniya po Arkheologii SSSR*, 180, Moscow.
- , 1981. *Altyn-Depe*. Trudi Iu.T.A.K.E. XVIII. Moscow.
- , 1984. "Formirovanie drevnikh tsivilizatsii v Srednei Azii i Indostane", *Drevnie Kulturi Srednei Azii i Indii*, V.M.Masson(ed.), Leningrad, 56-70.
- , 1989. *Pervie Tsivilizatsii*, Leningrad.
- Masson, V.M. & Korobkova, G.F., 1989. "Eneolithic Stone Sculpture in South Turkmenia", *Antiquity*, 63, no.238, 68-70.
- Maxwell-Hyslop, K.R., 1988. "A Comment on the Finds from Khinaman, IA, XXIII, 129-38.
- Mc Alpin, D.W., 1981. *Proto-Elamo-Dravidian: The Evidence and its Implications. Transactions of the American Philosophical Society*, 71(3), Philadelphia.
- Meadow, R.H., 1991. "Continuity and Change in the Agriculture of the Greater Indus Valley", *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- Miller, N.F., 1991. "Preliminary Archaeobotanical Results from Gonur", *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- Millon, Rene. 1981. "Teotihuacan: City, State, and Civilization", *Supplement to the Middle American Indians*, I, Austin.
- Moore, K.M., 1991. "Animal Use at Bronze Age Gonur Depe", *Information Bulletin*, 19, Moscow.
- , 1991. "Bone Tool Technology at Gonur Depe",

- Information Bulletin*, 19, Moscow.
- Mortensen, P., 1966. "Additional Remarks on the Chronology of Early Village'-farming Communities in the Zagros Area", *Sumer*, 22, 28-36.
- Oren, Elizier D., "Early Bronze Age Settlements in Northern Sinai: A model for Egypto-Canaanite Interconnections, in *Urbanisation de la Palestine a l'age du Bronze moyen*, P. de Miroschedji(ed.), BAR, London.
- Parpola, A., 1988. "The Coming of the Aryans to Iran and India and the Cultural and Ethnic Identity of the Dasas", *Studia Orientale*, 64, 195-299.
- Piankova, L., 1989. "Pottery Complexes of Bronze Age Margiana(Gonur and Togolok-21)", *Information Bulletin*, 16, Moscow, 27-54.
- Piggott, S., 1950. *Prehistoric India*, Harmondsworth.
- Pottier, M.-H., 1984. *Material Funeraire del la Bactriane Meridionale de l'Age de Bronze*, Paris.
- Salje, B., 1990. *Der "Common Style" der Mitanni-Glyptik und die Glyptik der Levant und Zyperns in der Späten Bronzezeit*, Bagdader Forschungen, 11, Mainz.
- Salvatori, S. & Vidale, M., 1982. "A Brief Surface Survey of the Protohistoric Site of Shahdad(Kerman, Iran) Preliminary report", *Rivista di Archeologia*, VI, 5-10.
- Santoni, M., 1984. "Sibri and the South Cemetery of Mehrgarh: Third Millennium Connections between the Northern Katchi Plain (Pakistan) and Central Asia", *South Asian Archaeology*, 1981, Cambridge, 52-60.
- Sarianidi, V.I., 1977. *Drevnie Zemledel'ci Afganistana*, Moscow.
- , 1987. "South-west Asia: Migrations, the Aryans and Zoroastrians, *Information Bulletin*, 13, Moscow, 44-56.
- , 1989. "Siro-Khettskie bozhestva v Baktriisko-Margianskom panteone", *Sov.Arkh*, 4, 17-24.
- , 1990. *Drevnosti Strani Margush*, Ashkhabad.
- Schmidte, E.F., 1973. *Excavations at Tepe Hissar Damghan*, Philadelphia.
- Stein, Sir M.A., 1931. *An Archaeological Tour in Gedrosia*, Memoirs of the Archaeological Survey of India. 43, Calcutta.
- , 1937. *Archaeological Reconnaissances in Northeastern India and Southeastern Iran*, London.
- Steinkeller, P., 1989. "Marhaši" *RIA* 7.381-2.
- Tapper, R., 1983. *The Conflict of Trib and State in Iran and Afghanistan*, London.
- Tosi, M.(ed.), 1983. *Prehistoric Sistan* 1. Reports and Memoirs, XIX 1, Rome.
- Udemuradov. B. N., 1986. "Keramicheskii kompleks Kelleli(o genezise i svyazyakh)", *Izvestiya Akademiyi Nauk Turkmenskoi SSR*, 1986(6), 26-33.
- Vallat, F., 1980. *Suse et L'Elam*, Paris.
- Wright, R., 1989. "New Perspectives on Third Millennium Painted Grey Wares", *South Asian Archaeology 1985*, Scandinavian Institute of Asia Studies Occasional Papers, 4, K. Frifelt & P.Sorensen(eds.), Copenhagen, 137-49.
- Zvelebil, K., 1974. "Dravidian and Elamite- a Real Brekthrough?", *Journal of the American Oriental Society*, 92, 384-5.

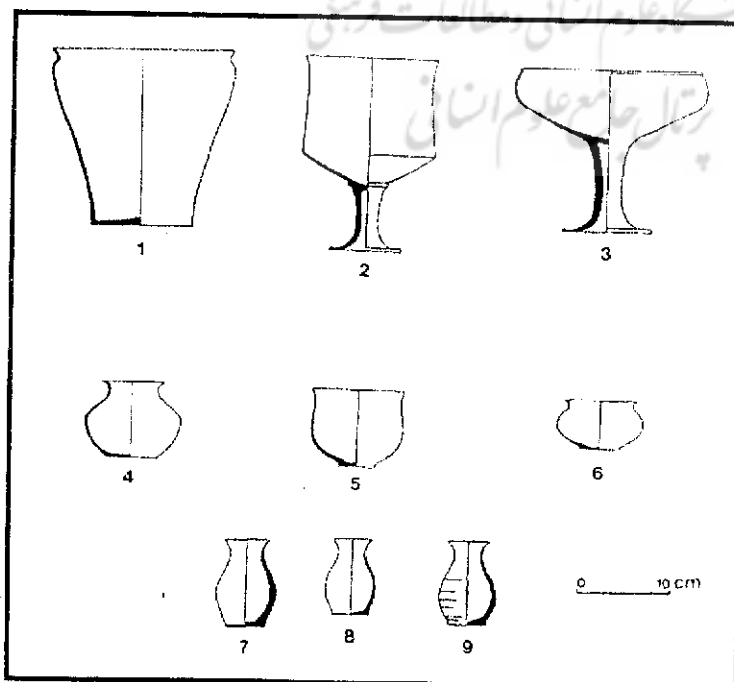


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

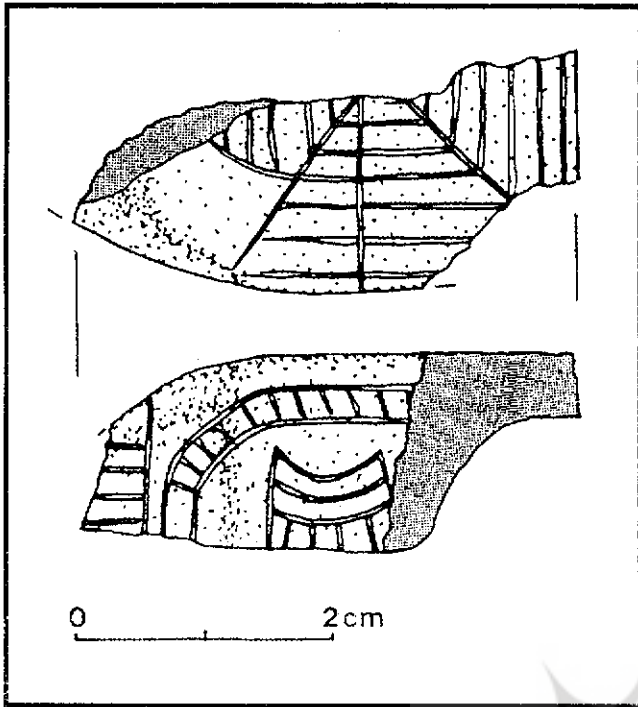
جدول ۱: جدول گاه نگاشتی محوطه های م. ب. م



تصویر ۱: سرزمین‌های هند و ایرانی

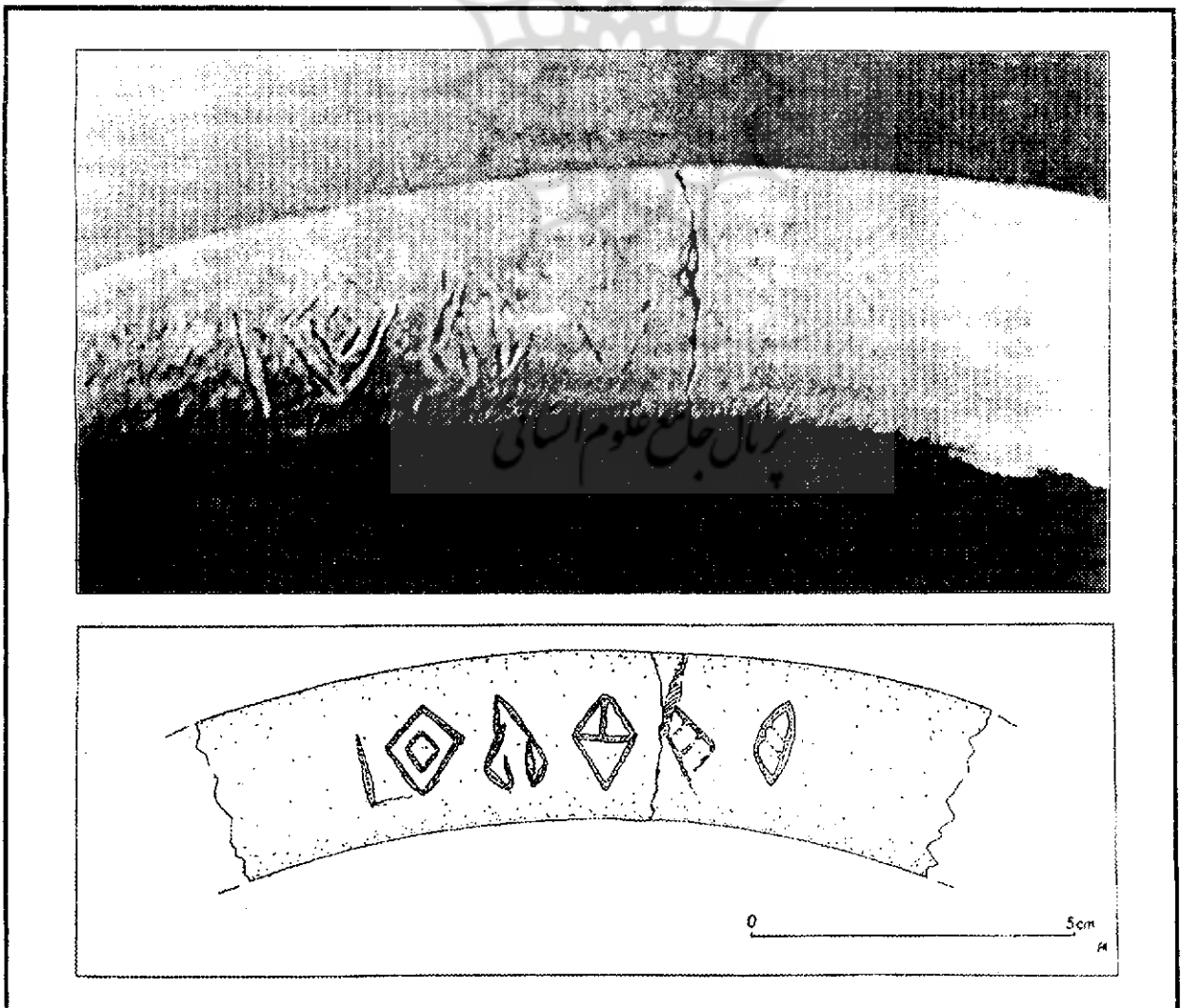


تصویر ۲: سفال‌های قبر آنا در خوراب، از موزه پینادی



تصویر ۳: قلعه کوچکی از ظرف سنگ صابونی به دست آمده از گورته

تصویر ۴: قطعه سفالی به دست آمده از شهداد





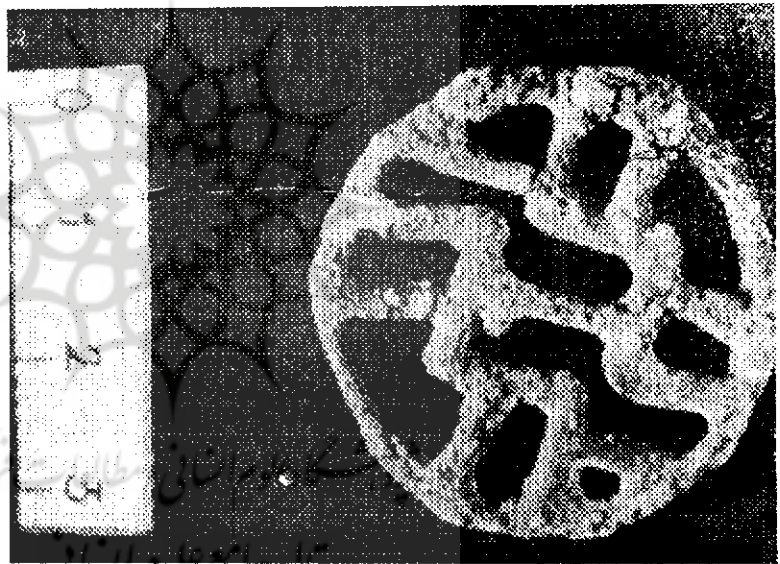
لوحة الف



لوحة ب



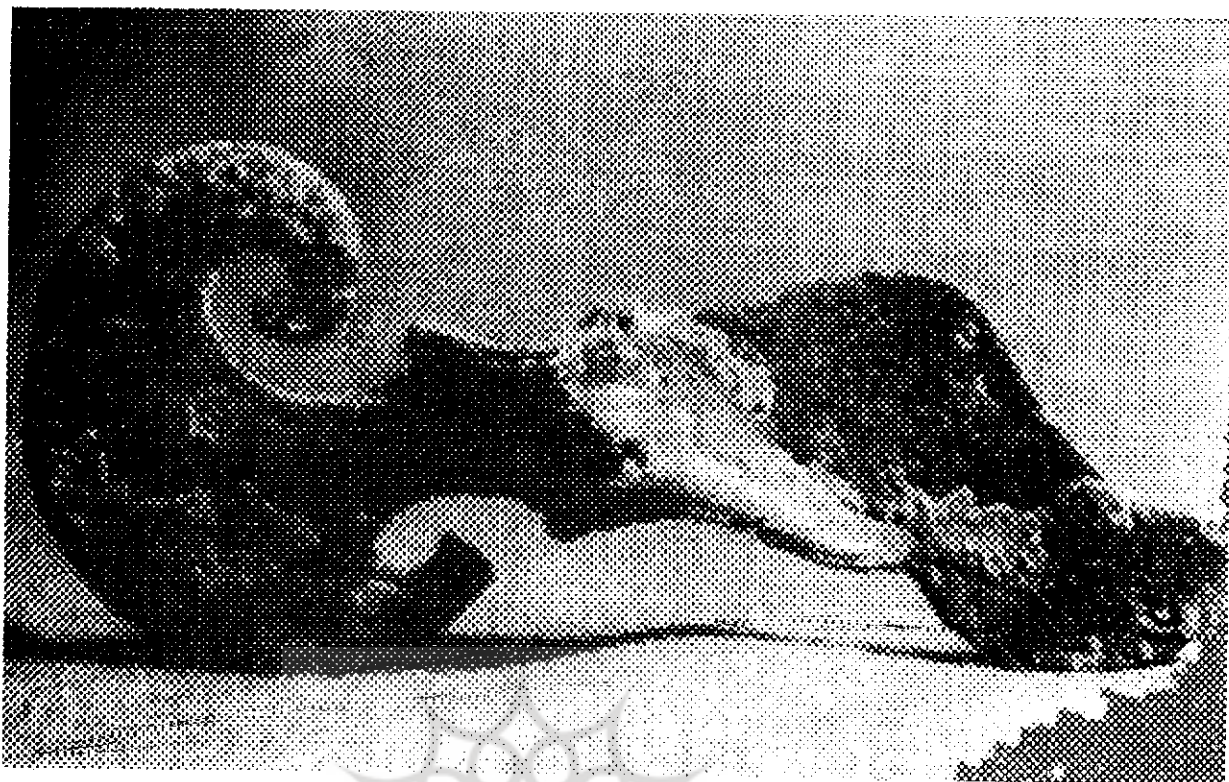
لوح ۲ الف



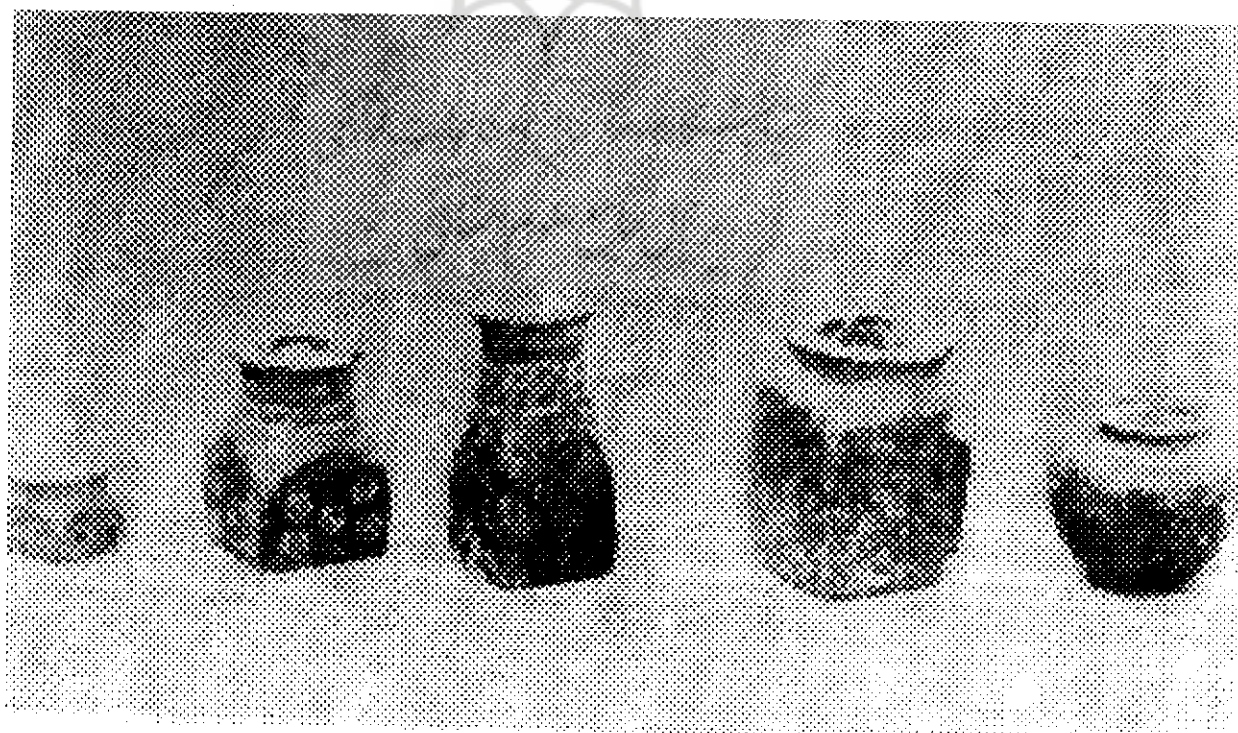
لوح ۲ ب



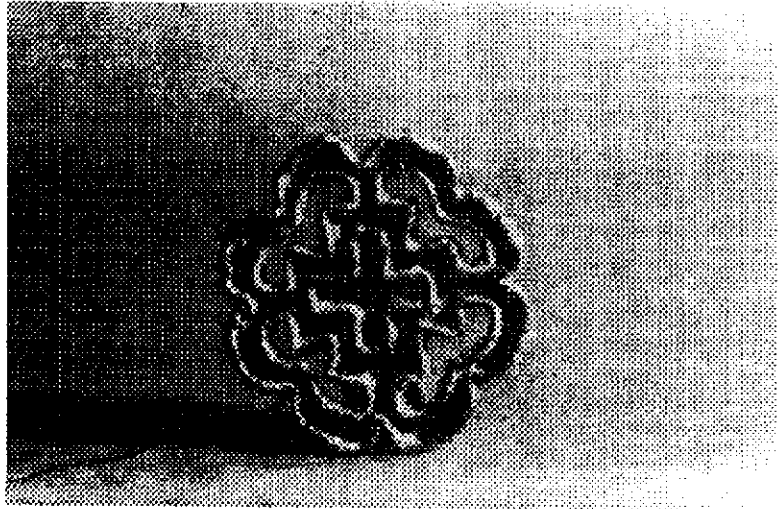
لوح ۲ پ



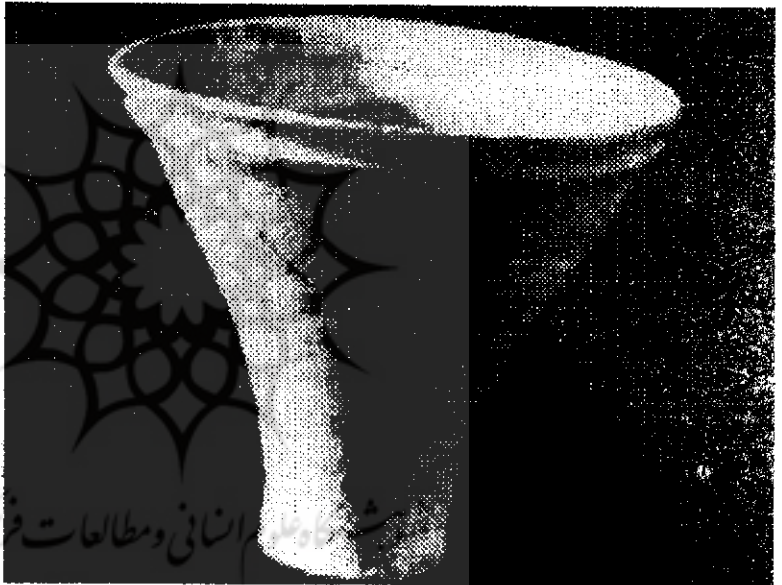
لوحة ۲ ت



لوحة ۳ الف



لوحة ۳ ب



لوحة ۳ پ



لوحة ۳ ت